



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران  
صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: مهدی رحمانیان  
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیبا، پلاک ۶  
تلفن: ۰۹۲-۸۸۶۵۴۳۹ نامبر: ۰۷۱۹-۸۸۸۸۰ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷  
امور مشترکین: تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۳۳  
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰  
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴  
www.sharghdaily.ir

تهران : آذان ظهر ۱۳:۰۸ آذان مغرب ۲۰:۰۸ آذان صبح فردا ۴:۵۶ طلوع آفتاب ۶:۲۷

#### طهران نگاری

#### ماوایی برای همه



▲ **احمد مسجدجامعی**

- مسجدجامع از قدیمی‌ترین بناهایی است که در تهران امروز وجود دارد؛ مسجدی که منشا شکل‌گیری شهر و بازار بزرگ تهران و فضاهای مسکونی پیرامونی‌اش بوده است.

مسجدجامع، دارای هفت‌شیستان جدای از هم است، یک‌شیستان کوچک با قدری فاصله از صحن مسجد در کنار حمام‌های محل، حمام شیخ (مردانه) و حمام زعفران (زنانه) و روبه‌روی چلوکبابی مرحوم مرشد ساخته شده است. این شیستان کوچک‌تر از سایر شیستان‌هاست. قدیمی‌ترین شیستان آن مشهور به شیستان شاه‌آبادی است که به روایتی بعضی قسمت‌های بنای فعلی به دور آن آلبویه می‌رسد و نزدیک به هزار سال عمر دارد و یادگیرهای آن به‌رغم عمر طولانی همچنان پایرجاست.

پس از شیستان شاه‌آبادی؛ قدیمی‌ترین شیستان زیر گنبد واقع شده که به شیستان عتیق معروف است. نام عتیق بیلگر آن است که قسمت آن از سایر فضاهای موجود مسجد بیشتر است. قسمت جلو شیستان درست همان جایی که محراب قرار گرفته از دوره قاجار است و بقیه بناشکل و ساختاری متفاوت دارد. آجرچینی دیوارها به شکل صندوقی است که دیوارهای دوجداره امروزی را تداعی می‌کنند. به هر حال امام جماعت‌های پیشین به‌قدر کم‌تر فرش‌انداز فاصله از محراب، در همین فضای قدیمی‌تر اقامه نماز داشتند چراکه در درستی شیوه تملک آن بخش از زمین بنا و اضافه‌شدن آن به مسجد تردید داشتند یعنی عمل به احتیاط می‌کردند. گفته‌اند قسمت جلو مسجد بخشی از کوچه یعنی فضای عمومی شهر بوده که به شیستان افزوده‌اند. پنج‌راهی در محراب قرار دارد که پشت آن، برف‌انداز مسجد واقع شده بود. در ضلع شمالی صحن مسجد، شیستان دیگری بود که سقف آن نیم‌طبقه از سطح حیاط بالاتر بود و اصل شیستان در زیرزمین قرار داشت و برای فصل گرما از آنجا استفاده می‌شد.

بعدها این شیستان محل دعای کمیل شب‌های جمعه و دعاهای سحرهای ماه رمضان شد و روی آن مهتابی زیبایی تعبیه شد که مرحوم شیخ‌محمدرضا حکمی در زیرزمین و تابستان‌ها روی مهتابی اقامه جماعت داشت.

شیستان دیگر شیستان استرآبادی که از دوران پهلوی اول است، در پشت همین مهتابی است و در شبهای تابستان نماز جماعت در پشتیام این محل اقله می‌شد که بسیار باصفا بود زیرا در اطراف آن هیچ ساختمان بلندتری وجود نداشت که مانع جریان آزاد باد باشد یا دید نمازگزاران را محدود کند.

شیستان دیگری به نام گرمخانه وجود دارد که در جنوب‌شرقی حیاط مسجد است. این شیستان پیش‌تر محلی برای استقرار افراد در راه‌مانده بود که شب را در آنجا پسر می‌پردند.

نام گرمخانه به سابقه این محل برمی‌گردد. پیش‌ترها چنین جایی محل استقرار مسافران از راه‌رسیده بود. نزدیک‌ترین خیابان به کوچه مسجدجامع، خیابان بوذرجمهری بود که در آن شرکت‌های مسافربری قرار داشت. این شرکت‌ها دو گونه نام‌گذاری شده بودند؛ برخی با ترکیب دو کلمه فارسی مانند گیتی‌نورد یا میهن‌نورد و بعضی با ترکیبی کلمه‌ای فارسی و لاتین مانند انوشهر یا ترانسپورتشمس‌العماره که با قدری فاصله در خیابان ناصر خسرو روبه‌رو در شرقی کاخ گلستان بود.

مسافرانی که از شهرستان‌ها به تهران می‌آمدند، سه گروه بودند. برخی در اینجا منزل و ماوا یا آشنا و بستگانی داشتند و طبعاً به آنجا می‌رفتند. بعضی نیز در مسافر خانه‌های اطراف ساکن می‌شدند. در این خیابان از این‌گونه خدمات زیاد بود و بالاخره گروه سومی بودند که شاید ضاعت چندانی نداشتند و مجبور بودند شب را در جایی بگذرانند که هزینه‌ای برایشان نداشته باشد. محل سکونت این اشخاص همین گرمخانه کنار مسجد بود. در نزدیکی گرمخانه، حمام نالوایی، غل‌آخوری و سرویس بهداشتی وجود داشت که از همان اذان صبحگاهی کار خود را آغاز می‌کردند و خدمات لازم به ساکنان گرمخانه هم داده می‌شد.

شیستان جهلستون بزرگ‌ترین شیستان این مسجد نیز با بیش از هزارمتر مساحت است و سه محراب مجزا دارد. سال‌ها پیش به ویژه در ماه رمضان در دو نوبت ظهر و عصر نماز جماعت در آن برگزار می‌شد.

به جز شیستان ضلع جنوب‌غربی صحن مسجد که بنای آن را مربوط به قرون پیش‌تر می‌دانند (صحن شاه‌آبادی) سایر شیستان‌ها یادگارهایی از دوره‌های قبل از صفوی، قاجار و پهلوی است.

در آن سال‌ها که برق نایمه بود تأمین روشنایی در شب دشوار بود و در شیستان جهل‌ستون سنگ‌هایی قرار داشت که نور خورشید را در روز ذخیره می‌کرد و در شب انعکاس می‌داد. کنار هر یک از این سنگ‌ها نام واقف آن حک شده بود. علاوه بر آن اکوستیک مسجد به‌گونه‌ای طراحی شده بود که در انعکاس صدای سخنران و واعظ کمک می‌کرد زیرا در آن سال‌ها بلندگو هم وجود نداشت.

## منش

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران  
صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: مهدی رحمانیان  
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیبا، پلاک ۶  
تلفن: ۰۹۲-۸۸۶۵۴۳۹ نامبر: ۰۷۱۹-۸۸۸۸۰ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷  
امور مشترکین: تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۳۳  
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰  
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴  
www.sharghdaily.ir

تهران : آذان ظهر ۱۳:۰۸ آذان مغرب ۲۰:۰۸ آذان صبح فردا ۴:۵۶ طلوع آفتاب ۶:۲۷

#### گزارش میدانی

#### گزارشی از محله سینما «رکس» در آبادان

## آنها ۷۲۸ نفر بودند

**داریوش معمار**

مرداد در خوزستان شهرت دارد به م‌ه‌ا خرمایزان، گرما بعضی روزها از ۵۰درجه هم می‌گذرد و در اصطلاح می‌گویند «جهنم شده هوا، جهنم!» اما آخرهای مرداد، یعنی درست ساعت ۹شب ۲۸مرداد برای مردم خوزستان به‌خصوص آبادانی‌ها که برای گریز از گرما این وقت را به خیابان و پارک و سینما می‌روند، معنای دیگری هم دارد که نزدیک به همان اصطلاح جهنم‌شدن آسمان و زمین است؛ جهنم سینما، فیلم گوزن‌ها، سوختن ۷۲۸نفر در سینما؛ ۱۰۰نفره رکس، جان‌باختن ۳۷۷نفر از شهروندانی که در ساعت‌های پایانی شب وقتی که داشتند فیلمی از مسعود کیمیایی را که گفته می‌شد علیه شاه ساخته شده، تماشا می‌کردند. اخبار فاجعه از همان روز اول ضدونقیض بودند، بیکر کشته‌ها را به‌دلیل شرایطی که داشتند در کفن‌های بزرگ با کامیون‌های ریو ارتشی برای خاکسپاری می‌بردند. بسیاری از جمله روزنامه‌نگاران معتقد بودند تعداد کشته‌ها بیش از اینها بوده، اما درنهایت خبرگزاری‌ها آمار رسمی که آقای محمزناده، رئیس اداره اطلاعات و جهانگردی آبادان آن‌زمان منتشر کرد را مخابره کردند. آماري که طبق آن، حداقل صدفنر از کشته‌های این حادثه هرگز شناسایی نشدند و در مقبرهای دسته‌جمعی در گورستان آبادان و خضر به خاک سپرده شدند.

ماشینم را روشن می‌کنم و از ماهشهر راه می‌افتم به سمت آبادان، می‌خواهم بروم خیابان شهر داری، نیش «امیری»، تا برسم جایی که ۳۵سال قبل، (روی پاساژ رکس) سینمایی با عمر ۲۲سال و مالکیت آقای نادری بود و فیلم‌های روز دنیا را نمایش می‌داد. خودم را از بغل «بازار روز» می‌رسانم به کوچه‌ای باریک که یک ستون سیمانی بلند پوشیده با سنگ مشکی وسط آن نصب کرده‌اند «یادواره شهدای سینما رکس» بغلش پاساژی است که با یک نگاه می‌توان فهمید تازه برپا شده، بعد از سه‌بار سوختن؛ یکبار در ۲۸مرداد ۱۳۵۷ و دوبار دیگر در سال‌های پس از جنگ، سینمایی که سوختن اولش به‌وسیله «هاشم عبدالرضا آشور» رخ داد؛ مرد

پریشان‌خو‌ا‌سی که در بصره با ادعای خودشن در مورد سوزاندن سینما به دام افتاد یا «حسین تکبعلی‌زاده» کارگر جوشکار که به هروین و حبشیش اعتیاد داشت و به‌همراه سه برادر با نام‌های ی‌دالله، فرج و فلاح بدرکار عاملان اصلی تکان‌دهنده‌ترین آدم‌سوزی تاریخ معاصر ایران و جهان شدند. اما سوختن دوم و سوم سینما به‌خاطر اتصالی برق در سال‌های پس از جنگ و بازسازی رخ داد، تا ویرانه شود. به‌قول کسبه محل، عاقبت ارواح سوختگان سینما، پاساژ رکس را زیر و رو کرد!

راه می‌افتم از کنار متروبه هتل جم سابق (همسایه قدیمی سینما رکس) به سمت بالا، از میان کسبه قدیمی خیابان شهرداری که کارشان تا زمان واقعه سینما در آن حدود بوده. به‌جز «شیرینی‌فروشی لادن» همه رفته‌اند، فروشگاه «لیک-لیک» آقای هوتی (که لوازم موسیقی داشت) در همان سال‌ها تعطیل شد، او دقیقاً زیر سینما رکس ساکن بود، «کیف و کفش آنیلا» هم که تا آتش‌سوزی آخر همچنان در پاساژ رکس بود، جمع کرده و در جای دیگری از شهر برپاست، لوسترفروشی و کفش‌فروشی «شیاسی» هم دیگر نیستند. کیوسک روزنامه‌فروشی خسرو ابراهیمی هم دیگر وجود ندارد، نمایندگی جوراب

#### گفت‌وگو با خبرنگاری که اولین شاهد آتش‌سوزی سینما رکس بود

## ویرانه و حقیقت

**سعید برآبادی**

که با استقبالشان از «گاو» مهرجویی و «پ مثل پلکان»، نشان داده‌اند که موج نو را می‌ستایند چرا که خود همسایگان رودخانه مواج کارون‌اند! سینما رکس در آن روز سال ۵۷ هنوز در تقاطع خیابان امیری و خیابان شهرداری بود، بالای پاساژی به همین نام. آقای خبرنگار که حالا مویی سپید کرده، خاطرات ۳۵سال پیشش را اینطور ورق می‌زند: «ساعت ۹شب بود داشتم به سمت خانه می‌رفتم که دیدم، شهرهایی خیابان را بسته است، گفتند سینما رکس آتش گرفته و دو، سه نفری هم کشته شده‌اند. موضوع به‌منظر جلب آمد، سوار ترک موتوری شدم و به سینما رسیدم، دود کمرنگی از ساختمان

بیرون می‌آمد اما جالب بود که نرده‌های آهنی ورودی سینما را از بیرون قفل و زنجیر کرده بودند و مأموران با مردم درگیر شده بودند که کسی نزدیک سینما نیاید. سینما رکس چفت‌به‌چفت شهرباتی بود، کسی آن‌طرف‌تر هم کلاتری یک آبادان قرار داشت، فاصله آتش‌نشانی شرکت نفت هم با سینما خیلی خیلی کم بود. اما هیچ‌کس کاری نمی‌کرد. گفتم در رابز کنید، سرهنگ بیات گفت در قفل می‌ماند تا مسیب آتش‌سوزی را بازداشت کنیم و وقتی که پای‌اش شدم، تهدید باد کرد که دوربینم را می‌شکند. کاش در را باز می‌گذاشتند.». اما در باز نشد و شعله همچنان آرام و آبی می‌سوخت تا خد‌ری از لای آتش‌نشان‌ها می‌رود بالا و آنچه که می‌بینند، او را وادار به استع‌اف می‌کند: «در تاریکی ر‌فتم بالا، خبری از دود و آتش نبود، صدای جمعیت هم نمی‌آمد، فکر کردم همه نجات پیدا کرده‌اند ناگهان پرورکتورهای آتش‌نشانی روشن شد و من با دیدن مردمی که روی صندلی‌هایشان ج‌زغاله شده بودند، بالا



دوشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۹۲ ۱۱ شوال ۱۴۳۴ ۱۹ آگوست ۲۰۱۳ سال دهم شماره ۱۸۱۰ صفحه ۱۲ صفحه ضمیمه

#### داریوش مهرجویی «اشباح» را می‌سازد

ایسنا:جهانگیر کوثری که به‌تازگی به‌عنوان تهیه‌کننده‌برای جدیدترین فیلم داریوش مهرجویی پروژه ساخت گرفته است، گفت:فیلم «اشباح» در مرحله مقدماتی انتخاب عوامل است وقصد داریم تا یک‌ماه آینده، فیلم را کلید بزنیم. این تهیه‌کننده سینما تاکید کرد:فیلم «اشباح» را می‌توان در ریفیت تمام‌قد دوران طلایی فیلم‌سازی مهرجویی و آثار ی چون «سپتچی»، «ادایره مینا» و «هامون» قرار داد. جهانگیر کوثری با بیان اینکه «اشباح» یک درام سینمایی- خانوادگی زیباست، ادامه داد: با خواندن این فیلم‌نامه خاطرات دوران پرشکو‌ه فیلم‌های آقای مهرجویی به سراغم آمد.



#### آدم و حوا

#### رضا؛ شنا توی استخر



▲ **شهاب‌الدین طباطبایی**  
shahab@tabatabaai.net

● لحظه‌شماری می‌کردند تابستان شروع شود، پدرشان مرخصی می‌گرفت، پنج‌روز مرخصی با پنجشنبه و جمعه می‌شد یک‌هفته. صبح زود فـردای مرخصی می‌رفتند شهرستان، وارد خانه مادرزیگ می‌شدند، از چند ماه قبل منتظرشان بود، این را از تاریخ تولید چیزهایی که خریده بود، می‌شد فهمید.

به محض رسیدن، رنگ می‌زدند به رضا و رضا، یکی محمدرضا بود و آن یکی علیرضا، اما هردو را رضا صدا می‌کردند. خیلی که اشتباه می‌شد رضای عمه‌متول و رضای عموم‌محمد بودند.

هرروز بع‌از ناهار با بازیامه‌های ارام‌راه از ساق پریده‌شده می‌پریدند تـوی حوض وسط باغ، رضای عمه‌متول شنا یادشان می‌داد، کلمه‌ملق‌زدن و زیرآب ماندن و دست‌وپا‌زدن توی آب. رضا غیر از اینکه آموزش می‌داد، مراقب بود زنبورهای بزرگی که کنار حوض می‌پلکیدند زهرشان را به بچه‌ها نرینند. آرزوی بچه‌ها این بود که روزی مثل رضا شنا‌کردن یاد بگیرند. رضا با آن لـهجه شیرین و آرام سری تکان می‌داد و می‌گفت: «یاد می‌گیرن، تمرین کنین یاد می‌گیرن.» این را می‌گفت و نفسش را حبس می‌کرد و همانطور که نشست‌ه بود وسط حوض سرش را می‌کرد زیر آب.

سرسش را زیر آب کرده بودند. بچه‌ها که نه دوستانش، زهرشان را بهش ریخته بودند. زنبورها که نه، آدم‌هایی که اسمشان را گذاشته بودند. دوستان. دوستانش ماشین تایپ‌دستی اداره را برای یک‌روز از او قرض گرفته بودند، با همان دستگاه تایپ علیه رئیس اداره شنبیامه درست کرده بودند، شنبیامه‌ها که توزیع شد، رضا فهمید از کجا آب می‌خورد، از دوستانش گلايه کرد، وقتی اطمینان دادند که خطری متوجه او نیست، آرام گرفت، فردای همان روز که خیاالش راحت شده بود، دوستانش به‌سر‌از رئیس اداره رفتند، نشانه‌ها درست بود، شنبیامه با ماشین تایپ اتاق رضا تهیه شده بود، پس‌فردای همان روزی که دوستانش اطمینان دادند خطری متوجهش نیست، اخراج شد. رضا کم‌حرف بود، در جمع هم کمتر حرف می‌زد اما روزی که اخراجش کردند جلوی همه دست‌هایش را رو به آسمان گرفته بود و بلند گفته بود خدایا مرا از شر دوستانم در امان بدار، خودم از پس دشمنانم برمی‌آیم.

که روزی که بچه‌ها حرف رضا را جدی گرفتند، تمرین کردند، تابستان همان‌سال ثبت‌نام کردند، کلاس‌های استخر کانون نزدیک خانه‌شان مربی خوبی داشت. مهدی یخی، تا یادش می‌آمد ریخ‌فروخته بود، حالا سردخانه‌ای خریده بود و استخر آب‌ر‌ومندی هم بیرون شهر ساخته بود. با رضا و رضا و چندندانی از بچه‌های فامیل رفتند استخر مهدی‌یخی. دنبال رضا راه افتادند یعنی رضا را انتخابند. جلو و خ‌ودشان دنبالش رفتند، حتی توی مسیر که رضاخودش را عقب می‌کشید، بچه‌هایی ایستادند تا رضا برسد و دوباره جلو بفتند. مایوه‌ای آب‌رومندان را پوشیده بودند، رضا ناگهان‌اش می‌کرد، منتظر بودند اول او بپرد. گفت حالا شما‌هاتنی به آب بزنید من هم میام. آ‌رخش هم نیامد، گوشه استخر نشست‌ه بود و پایهایش را اتوی آب می‌زد. اصرار بچه‌ها هم فایده‌ای نداشت، رضا کم‌حرف بود در جمع هم کمتر حرف می‌زد، اما دروغ نمی‌گفت. «من هرچی یادمه توی حوض شنا کردم، راستش تا حالا آب از کمرم بالاتر نیومده، باید با هم تمرین کنیم، من هم از شما یاد می‌گیرم توی استخر شنا کنم».

رضا هنوز هم کم‌حرف است، آرام بسا همان لـهجه شیرینش هنوز هم دعا می‌کند که خدا از شر دوستان در امانش بدار، فقط هنوز شنا توی استخر را یاد نگرفته.

#### مخبرالدوله

#### «علویه خانم» هدایت ترجمه شد

● ایسنا:محمدرضا قانون‌پرواز از ترجمه «علویه خانم» صادق هدایت به زبان انگلیسی خبر داد. این استاد ایرانی دانشگاه تگزاس گفت: داستان «علویه خانم» را اخیراً ترجمه کرده‌ام. این اثر در شمار کتاب‌هایی است که به خاطر دشواری اصطلاحات عامیانه، کسی جرات ترجمه آن را نداشت. از آخرین ترجمه‌های انجام‌شده از آثار صادق هدایت، ترجمه «بوف‌کور» به زبان یونانی است که به قلم تورج پ‌زانی انجام شده است. «بوف‌کور» مطرح‌ترین اثر این نویسنده است که به چندین زبان ترجمه شده است.

**آموزشگاه آزاد سینمایی موج‌نو**

ثبت نام آغاز شد

با مجوز رسمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۴۰/۶/۱۳

**بازیگری کارگردانی**

**فیلم‌نامه‌نویسی**

**مدیر مسئول و مدیر آموزش : هوشمند ورعی**

۸۸۸۸۹۶۷۰ www.mojenofilmschool.com

www.sharghdaily.ir

#### شاهد عینی

## ما هنوز گوزن‌ها را ندیده بودیم

**ماندانا صادقی**

آن شب خواهرم رفته بود بازار کویتی‌ها می‌خواست یک لباس تازه بخرد از بوتیک یوسف بهبهانی. هوا تاریک بود که برگشت. ترسیده و هیجان‌زده: «سینما

رکس سوخته بود» و هفت‌سالگی من چسبیده به سینما از همان شب، مثل گوشت‌هایی که چسبیده بودند به پارچه‌های سفید و وحشت‌ناک هیچ‌وقت از من دور نشد. سینما نباید اینطور تمام می‌شد، با بوی گوشت متعفن و چرم کش‌هایی که نیم‌سوز شده بودند. خیلی حرف‌ها بود درباره رکس. که کی قفل زد به در (کسی قفل زده بود واقعاً؟) بنزین هواپیما ریخته بودند یا نفت؟ تکبعلی‌زده بود یا...؟ عدد آدم‌های سوخته واقعی بودند یا نه؟! آدم‌های نجات‌یافته، نجات یافته بودند، یا فقط یافته شده بودند از قبل برای نجات جنایت...؟ هیچ‌کس، هیچ چیز نفهمید. هیچ کس، هیچ پاسخ درستی نداد، به هفت‌سالگی من که چسبیده به سینما، این روزها هم خیلی حرف‌ها می‌شود گفت درباره رکس. درباره این تدبیس بی‌قواره سینمای سوخته که دوستش ندارم اصلاً و ای کاش «ای کاش» نبود توی این کوچه. درباره سنگ‌های سیاهی که اسم سوختگان رویش حک بود هم خیلی حرف هست، سنگ‌هایی که نیستند در گورستان آبادان تا برایشان فاتحه‌ای بخوانیم. خیلی می‌شود گفت درباره اینکه

آن سینمای سوخته چه باری بود بر دوش این شهر هنوز ویران، که صاف‌صاف شده، بی هیچ نشانی از گذشته. وقتی هنوز جنگ توی همه آبادان هست، توی همه خیابان‌ها، دیوارها، کوچه‌ها، آدم‌ها. هربار که ۲۸مرداد رسک آتش می‌گیرد توی آبادان آدم‌ها بسا خودم فکر می‌کنم که اگر «گوزن‌ها» روی پرده رکس بسوز، روی پرده سینما متروپل چه فیلمی بود؟ نکند تکبعلی‌زاده با بنزین‌هایش تکثیر شده بود توی «سهیلا»، «اساحل» و «کیهان»؟ یعنی بقیه قفل‌ها را نگرفته بودند از آن مأمور شهرباتی، قبل از اعدام؟ یعنی توی سینما «بهمنشیر» گیتی گنجشک ایست‌می‌شده که آوار شد سینما با بولدوزر؟ یا نکند سینما‌ها، با هم خودسوزی کرده‌اند، در دست شهر، سینما نباید اینطور تمام بشود برای آبادان. ما هنوز گوزن‌ها را ندیده بودیم.

آوردم. چهره قابل تشخیص نبود، همه مرده بودند، معلوم نبود که زنند یا مرد، فقط بوی کباب و تعفن جسدها بود که کل سالن را گرفته بود. به رحمت دوربین را در آوردم و چند عکس گرفتم.»

**کدام تاریخ؟** تصویرهای بعدی بهتر است مغشوش بماند، ویرانه برای اثبات بی‌گناهی خویش، تن می‌دهد به همان تصویر صندلی‌های سوخته و مردمی که نشسته بر صندلی‌ها، پیش از آنکه مهلت فرار داشته باشند، در بیهوشی مطلق در چربی تن خود کباب شده‌اند. اندکی بعد وقتی که خد‌ری در حال تماس با تخریر به کیهان و توضیح مشاهدات غیرقابل باور خویش به تهرانی‌هاست، ماشین‌های شهرداری می‌آیند، چند نفر با بیل و تجهیزات، جنازه‌های غیرقابل تشخیص را توی گونی می‌ریزند، گونی‌ها با لودر، بار کامرسی می‌شوند و شبانه در گورستان چال می‌شوند تا چیزی برجا نماند.

اگر قرار بود روزی ویرانه رکس حقیقتی را آشکار کند، در سینما رکس که آن زمان از سینماهای روشنفکری آبادان بود، دیگر وجود ندارد. پاساژی به‌جای آن سبز شده و از تمام کشته‌های آن آتش‌سوزی تنها سنگ قبری به نشانه یادبود مانده و بس! آقای خبرنگار که حالا محقق و نویسنده است در حوزه جبهه و جنگ، می‌گوید که از ۲۴سینمای آبادان، تنها سه سینما باقی مانده‌اند، انگار آتشی که یک روز سینما رکس را سوزاند، سیربات کرده به جان ۲۱ سینمای دیگر و تاریخ ۸۸سینماها در آبادان که با سینمای هندی‌ها، شروع می‌شد، حالا با زندگی نباتی و یک روز در میان سه سینما نفس‌های آخر را می‌کشد. اما خبری از بزرگداشت نیست، نه برای سینما و نه برای تماشاچییانی که بلیت فیلم گوزن‌ها را با جانشان پرداختند! سینماپارادیزو‌رو، همه چیز در چنین شیی در آتش سوخت و ویرانه‌ای نماند تا اگر نه کاشف حقیقت که لاف یادآور آن باشد.